كتب

۱) نکات الاسرار. از [illegible]

هر
۱۳۱

× نام مولف: محمد رفیع الدین بن محمد شمس الدین بن محمد تاج الدین نقشبندی -

× نام کاتب: محمد بدیع الدین عرف بابا صاحب نقشبندی -

× تاریخ تألیف: ۱۱۹۷ مطابق تصریح متن

× تاریخ کتابت: ۱۲۱۷ مطابق تاریخ قید شده -

× موضوع: در سلسله نقشبندیه و شرح احوال رجال آن سلسله ×

× وضعیت کتاب: تاکنون چاپ نشده و کاغذ هم موریانه خورده است و این نسخه از [illegible] است ×
و این حقیر را به تصریح [illegible] و دیباچه تصحیح [illegible] گردیده و نام کتاب
گویا خلاصة القدس باشد چنانچه در پشت صفحه اول [illegible] شده است ×
و این کتاب ثبت شد در ۱۸۸ دفتر ثبت نسخه های خطی حقیر ×

نسخه دیگری [illegible] ×

سید محمد [illegible]

۱۰ ذیحجه برابر ۱۳۲۹/۹/[illegible] روز [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی علم الانسان ما لم یعلم وصلی الله
علی خیر خلقه محمد وصحبه وسلم اما بعد بنده ضعیف خاکپای
سالکان طریق متین فقیر محمد رفیع الدین ابن محمد شمس الدین
ابن محمد تاج الدین نقشبندی القادری مشربا وطریقة والحنفی
مذهبا والقندهاری الدکنی مولدا معروض میدارد که
بموجب سوال بعضی محبان راغبین سلوک طریقه علیه
نقشبندیه بقید قلم می آرد تا بهر کس که ازین
طریقه فی الجمله نسبتی داشته باشد بوقت ارشاد

یا الله شاد

بکار آید و این رساله مشتمل است بر مقدمه و

یکباب و خاتمه اما مقدمه در بیان یازده کلمات

مصطلحات مشایخ این طریقه علیه و باب در بیان

سلوک این خانواده علیه بطور حضرت سید آدم بنوری

قدس سره و خاتمه در بیان بعضی اعمال مشایخ این سلسله

علیه امید که این رساله عجالة مرقوم گشته اگر خطائی

یابند معاف فرمود از دعائی خیر توجه فرمایند و من الله

التوفیق و علیه التکلان مقدمه در بیان یازده کلمات

مصطلحه مشایخ طریقه علیه نقشبندیه که بنای طریقه

خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم بر آنست از آن

جمله هشت کلمات قدسیه از عبارت حضرت خواجه

عبد الخالق غجدوانی قدس سره اند هوش در دم

نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن یاد کرد
باز گشت نگاهداشت یاد داشت و غیر این هم
بند کشت و شه کلمات دیگر از مصطلحات حضرت خواجه
بزرگ بهاء الدین نقشبند قدس سره اند وقوف زمانی
وقوف عددی وقوف قلبی اول هوش در دم و
آن است که هر نفسی که از درون بر آید باید که از سر حضور
و آگاهی باشد و غفلت بان راه نیابد حضرت مولانا
سعد الدین قدس سره روحه فرموده اند که هوش
در دم یعنی انتقال از نفسی بنفسی می باید که از
سر حضور باشد و هر نفسی که میزنند از حق سبحانه غافل
نبود و حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که
در این طریقه رعایت حفظ نفس مهم داشته اند

برای نا

هوش در دم



یعنی باید که جمیع انفاس بر نعمت حضور و آگاهی مصروف
شود و اگر کسی محافظت نفس نمیکند میگویند فلان
کس نفس کم کرده است یعنی طریقه کم دهست و حضرت
خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره فرموده اند که بنای
کار درین راه بر نفس می باید کرد و نفس را نگذارد
که ضایع گردد و در خروج و دخول نفس و حفظ ما بین
النفسین سعی نماید که بغفلت فرو نرود و بر نیاید
رباعی ای مانده ز بحر علم بر ساحل عین در بحر فراغت
نشست و بر ساحل شین بردار صفی نظر ز موج
کونین آگاه بحر باش بین النفسین حضرت مخدومی
مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره السامی
در اواخر جمیع رباعیات آورده اند شیخ ابو الجناب

نجم الدین الکبری قدس الله روحه در رسالهٔ فواتح
الجمال میفرماید ذکری که جاری است بر نفوس حیوانات
انفاس ضروریه آن ذکر است زیرا که در بر آمدن و رفتن
نفس حرف هاء که اشاره بغیب هویت حق سبحانه است
گفته میشود اگر خواهند و اگر نخواهند و همین حرف
هاء است که در اسم مبارک الله است و الف لام از
برای تعریف است و تشدید لام از برای مبالغه
دران تعریف است و تشدید لام از برای مبالغه
دران تعریف می باید که طالب هوشمند در نسبت
آگاهی بحق سبحانه برین وجه باشد که در وقت
تلفظ باین حرف شریف غیب هویت ذات حق سبحانه
ملحوظ وی باشد و در خروج و دخول نفس واقف بود

که در نسبت حضور مع الله فتوری واقع نشود و تا

برسد بانجا که بی تکلف نگاهداشت او این

نسبت همیشه حاضر دل او بود و تکلف نتواند

که از دل بدر کند رباعی غیب هویت امدای حرف

شناس وانفاس ترا بود بران حرف اساس

باش اگاه ازان حرف در امید و هراس حرفی گفتم

شگرف اگر داری پاس پوشیده نماند غیب هویت

که حضرت مخدومی در این رباعی گفته اند باصطلاح

اهل تحقیق عبارتست از ذات حق سبحانه باعتبار

لاتعین یعنی بشرط اطلاق حقیقی و مقید نیست باطلاق

نیز و محکی نیست که در این مرتبه هیچ علمی و ادراکی

هرگز بوی متعلق نگردد و ازین حیثیت مجهول مطلق

است و پیر صوفیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

این سه را پاس انفاس می نامند و ابتدای سلوک

همین شغل مشغول میسازند دویم نظر بر قدم و آن انست که سالک

را در رفتن و آمدن در شهر و صحرا همه جا نظر او

بر پشت پای او باشد تا نظر او پراکنده نشود

و بجای که نباید نیفتد چرا که در اوایل سلوک

دل تابع نظر است از تشتت او تفرقه بدل راه میابد

لهذا نظر را بر قدم داشته بذکر خود مشغول باشد و در

رشحات می آرد که نظر بر قدم داشتن بلکه اشاره بسرعت

سیر سالک بود در قطع مسافات هستی و طی عقبات

خودپرستی یعنی نظرش بر هر جا که منتهی شود فی الحال

قدم بر آن نهد و آنچه ابو محمد رویم گفته است ادب



المسافر ان لا یجاوز همته قدمه اشارت

باین معنی است و حضرت مخدومی مولوی جامی قدس سره السامی

در کتاب تحفة الاحرار از منقبت حضرت خواجه بهاء الدین

نقشبند قدس سره این مضمون را چنین بنظم آورده اند رباعی

گم زده ای همدمی از هوش دم در گذشته نظرش

از قدم بسکه زخود کرده بسرعت سفر باز نمانده

قدمش از نظر سفر در وطن وان انست که سالک در

طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات بشری بصفات

ملکی و از صفات ذمیمه بصفات حمیده انتقال نماید و در

این معنی تخیله نیز میگویند حضرت مولانا سعد الدین

قدس سره فرموده اند که شخصی خبیث بهر جا که انتقال

کند خباثت از وی زایل نشود تا انتقال نکند

رباعی

سفر در وطن

باز خباثت یعنی از صفات خبیثه و پوشیده
نباشد که احوال مشایخ طریقت قدس الله تعالی
ارواحهم در اختیار سفر و اقامت مختلف
افتاده است بعضی از ایشان در بدایت
سفر کنند و در نهایت مقیم شوند و بعضی بر
عکس و بعضی مطلق سفر نکنند و بعضی در بدایت
و نهایت مقیم شوند و این طایفه را ازین چهار فرقه در
سفر و اقامت نیتی صادق و غرضی صحیح است
چنانچه در ترجمه عوارف مشروحست اما طریقه
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم در سفر و اقامت
آنست که در بدایت حال چندان سفر کنند که
خود را بملازمت عزیزی رسانند که در خدمت وی

مقیم شوند و اگر هم در دیار خود کسی بود از این طائفه

باید ترک سفر کرده بملازمت وی شتابند

و سعی جمیل در تحصیل ملکهٔ آگاهی بتقدیم رسانند

بعد از حصول صفت ملکهٔ آگاهی سفر و اقامت

علی السویه است حضرت ایشان میفرمودند که مبتدی را

در سفر جز پریشانی هیچ حاصل نیست چون طالبی

بصحبت عزیزی رسید وی را همانجا باید نشست و صفت

تمکین حاصل می باید کرد بعد از آن بهر جا که رود

هیچ مانع نیست رباعی یارب چه خوش است بی‌دهان

خندیدن بی واسطهٔ چشم جهان را دیدن بنشین

و سفر کن که نهایت خوب است بی منت پا گرد

جهان گردیدن یعنی در انجمن که محل تفرقه است

رباعی

چهارم خلوت در انجمن

غفلت را بدل راه ندهد بلکه بظاهر با مردم

نشیند و در باطن با دل خلوت دارد و مشغول

باشد از حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی

سره پرسیده اند که بناء طریقهٔ شما بر چیست فرموده

اند خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق

سبحانه از درون شو آشنا و ز بیرون بیگانه

وش اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان

آنچه حق سبحانه میفرماید که رجالٌ لا تلهیهم

تجارةٌ ولا بیعٌ عن ذکر الله اشاره

باین مقام است و فرموده اند که نسبت باطنی

درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت

دل در بلا و صورة تفرقه بیشتر از ان بود
که در خلوة و فرموده اند که طریقه ما صحبت است
و در خلوة شهرة و در شهرت افت خریت
در جمعیت است و جمعیت در صحبت بشرط نفی
در یکدیگر خواجه اولیائی کبیر قدس سره فرموده اند
خلوة در انجمن از است که استعمال و استغراق در ذکر
بمرتبه رسد که اگر ببازار در اید هیچ سخن و
اواز نشنود بسبب استیلای ذکر بر حقیقت
دل حضرت ایشان میفرموده اند که بسبب اشتغال
بذکر از روی جد و اهتمام در مدت پنج و شش روز
باین مرتبه میرسد که هیچ اواز ها و حکایت

پنجم

جر دم ذکر نماید و سخن که خود گوید ذکر شنود و این
بی سعی و اهتمام نمی شود یاد کرد و آن عبارت از
ذکر لسانی یا قلبی است حضرت مولانا سعد الدین
کاشغری قدس سره فرموده اند که طریق تعلیم ذکر
آنست که اول شیخ بدل گوید لا اله الا الله محمد رسول الله
مرید دل خود حاضر کند و در مقابل دل شیخ بدارد
و چشم فراز کند و دهن را استوار دارد و زبان را
بر کام چسپاند و دندانها بر هم نهد و نفس
بگیرد و با تعظیم و قوت تمام در ذکر شروع کند و
موافقت شیخ در دل گوید نه بزبان و در حبس نفس
صبر کند در یک نفس سه کرة گوید چنانکه اثر حلاوت

ذکر

ذکر بدل رسد و حضرت ایشان در بعضی کلمات

قدسیه خود نوشته اند که مقصود از ذکر آنست

که دل همیشه آگاه بحق سبحانه باشد بوصف محبت

و تعظیم اگر در مرتبه صحبت ارباب جمعیت این آگاهی

حاصل شود خلاصه ذکر حاصل شد و مغز و روح ذکر آنست

که دل آگاه بحق سبحانه باشد و اگر در صحبت این

آگاهی حاصل نشود طریق آنست که ذکر گفته شود

و طریقی که نهایت این آسان تر بوده است

که دم را از زیر ناف حبس کرده لب بر لب چسپانیده

و زبان را بر کام بوجهی که نفس در درون بسیار تنگ شود

در حقیقت دل که عبارت از آن معنی مدرک دراکست

که از طرف میرود و اندیشه دنیا و مصالح دنیاوی

همه او می اندیشد و در طرفة العین او را
بآسمان رفتن و تمام عالم را سیر کردن میسر است
و از همه اندیشها بیزار سازد و دل را متوجه گوشت
پاره که بر صورة صنوبر است کرداند و او را
مشغول بذکر گرداند باین طریق کلمه لا را بطرف
بالا کشد و کلمه اله را بطرف دست راست حرکت
کرده کلمه الا الله را سخت بر دل صنوبری
زند چنانکه حرارة او بتمام اعضا برسد و در
طرف نفی وجود جمیع محدثات را بنظر فنا
و ناخواستن مطالعه باید کرد و در طرف اثبات
وجود حق را سبحانه بنظر بقا و مقصودی مطالعه
باید نمود و جمیع اوقات را مستغرق این ذکر

گفتن

ذکر

باید کرد اید و بهیچ شغل ازان باز نباید ماند

تا بتوسط فکر از کلمه صورة توحید در دل قرار

گیرد و ذکر صفت لازم دل گردد و اطلاق

ذکر فی لغة واقع میشود بر تلاوة قران و بر جمیع

اذکار و اوراد ولیکن در اصطلاح صوفیه اطلاق

ذکر بر کلمه توحید است و در میان مشایخ طریقه

نقشبندیه بر کلمه و اسم ذات هر دو اطلاق میشود

بیان بازگشت

و آن انست که هر باری که ذاکر بزبان

دل کلمه طیبه را بگوید در عقب آن بهمان زبان گوید

که خداوندا مقصود من توئی و رضائ تو زیرا که

این کلمه بازگشت نفی کننده است هر خاطر را

که باشد از نیک و بد تا ذکر او خالص ماند و سر او

از ما سوی فارغ گردد اگر مبتدی در بدایت

ذکر کلمه بازگشت از خود صدقی در نیابد باید
که ترک آن نکنند زیرا که بتدریج آثار صدق با
بظهور می آید خدمت مولانا علاء الدین علیه الرحمه
که از اجله اصحاب مولانا سعد الدین قدس سره بودند
می فرمودند که مبادی احوال که از حضرت مخدوم
تعلیم ذکر گرفته بودم و در ذکر بازگشت مامور شده
چون می گفتم که خداوندا مقصود من توئی و رضای
تو مرا ازین گفتن شرم می امد زیرا که درین قول
صادق نبودم و بصریح میدانستم که دروغ میگویم
روزی درین خیال افتاده بودم پیش ایشان
رفتم فرمودند که نزدیک شیخ بهاء الدین عمر میرویم
در ملازمت ایشان رفتم چون بنشستیم رو بفرمودند

که حضرت رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده اند
که سالک هر چند از خود صدق در طلب بنماید
نیکی می باید گفت که خدایا مقصود من تویی تا
وقتی که حقیقت صدق ظاهر شود و چون از پیش
حضرت شیخ بیرون آمدیم حضرت مخدوم فرمودند شیخ
اهل جذبه اند و اصطلاح نمیدانند معنی این سخن
بر من پوشیده ماند تا بعد مدتی ظاهر شد که غرض
ایشان ازان سخن این بود که شیخ بطریق جذبه
تربیت یافته اند نه بطریق سلوک و طریق ارشاد
نمیدانند زیرا که هنوز محل ایشان نبود که شیخ اسرار
بفقیر ظاهر سازند بجهت آنکه تا از شیخ نشنیده
بودم و در باب گفته آن کلمه را از روی سوز و نیاز
میگفتم و بعد از آن گفتن بدل خجل و منفعل بودم و چون

از شیخ شنیدم آن سوز و نیاز و خجالت و انفعال

نماند هشتم نگهداشت و آن عبارة از مراقبه خاطر

است چنانکه در یکدم چندبار کلمه طیبه را بگوید که خاطر

او بغیر نرود حضرت مولانا سعد الدین قدس الله سره

معنی این کلمه فرموده اند تا بر یک ساعت و دو ساعت

آن مقدار که میسر شود خاطر خود را نگاهدارد که غیری

بخاطر وی نگذرد خدمت مولانا قاسم علیه الرحمن از

کبار اصحاب مخصوصان حضرت ایشان بودند روزی

بتقریبی فرمودند ملکه در نگاهداشت بان درجه رسیده

است که از وقت طلوع فجر تا چاشت بلندی دل

از ظهور اغیار نگاه میتوانست داشت بروجهی که در این

مقدار زمان قوت متخیله از عمل خود معزول گردد

پوشیده نماند که عزل قوة متخیله تمام از کار و از بعد



نیم ساعت باشد نزد اهل تحقیق امری بغایت
عظیم است و از نوادرست و بعضی کمل اولیا را
احیانا ایمعنی دست میدهد و حضرت خواجه احرار
قدس سره فرموده اند که طریقه خلاصی از گرفتاری
خطرات ردیه مقتضیات طبیعت بیکی از سه چیز
تواند بود اول عملی از اعمال مقیده ابنطایفه
برخود لازم گیرد و طریقه ریاضت اختیار نماید دویم
انکه حول و قوه خود را از میان برداشته بر سبیل
نیاز و افتقار بدوام تضرع و انکسار بجناب حق سبحانه
و جلشانه رجوع نماید سیوم از توجه مرشد که کامل و
مکمل باشد لیکن این هم امر اخر مفید تر است و
مشایخ صوفیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین این نگاه
داشت را امر التجبیر می نامند و مراقبه جمع کردن حواس

ظاهره و باطنه در انتظار مطلوب است و بمعنی دیگر
دانستن بنده بدوام اطلاع حق تعالی است بر احوال
او و توغل نمودن در این امر باین حیثیت که شعور
بغیر حق تعالی نماند و الهام المراقبین حضرة خواجه بهاء الدین
قدس سره فرموده اند که کشف الخواطر و تصرف در ملکوت و
اشراق بر ضمایر و تنویر بواطن و سرایر دوام
قبول القلوب و انکشاف غیب الغیوب از ثمرات
مراقبه است و انواع مراقبه بسیار اند بعضی از انها
توجه بجهت است و بعضی از انها توجه بسوی جهت و
بعضی از انها توجه بسوی جهت بوسیلت کیفیتی از
کیفیات است برابر است که آن کیفیت از قبیل انوار
باشد یا اشکال یا غیر انها و اصحاب مراقبه نیز بر دو

اصناف اند صنفی از ایشان مستعد مراقبه اند
اول امر اند و لذت ازان میگیرند پس بمذاق
ایشان مراقبه مناسب است و صنفی همچنین نیستند
پس مراقبه لایق حال ایشان نیست بلکه انسب بحال
ایشان ذکر لسانی با حبس دم بحسب اختلاف
استعداد ایشان است و نیز صنفی از ایشان
مستعد مراقبه تنزیه از ابتدا امر اند پس مشغول
کردن انها بمراقبه تنزیه نیستند پس مشغول کردن
انها بمراقبه تشبیه احری مخفی نماند که مراقبه بر
وزن مفاعله است اگر معنی باب رعایت کرده شود
لزوم از طرفین لازم می اید پس معنی مراقبه بهذه
المعنی الحاق رب که اصل اوست خواهد بود معنی

مراقبه رب مترتب کردن آن الحاق براین
انتظار تبرعًا لازم و ما خواهم برد و همین است مذهب
جنید و سایر صوفیه رحمهم الله تعالی و اما سهل تستری رحمه الله
پس میکرداند مراقبه رب را مترتب بر مراقبه بنده مثل
مترتب معلول بر علت تام و دلایل فریقین در کشف
المحجوب مذکور اند و بر وقت نظر معلوم می شود که نزاع
لفظی است زیرا که شخصی که فاعلیت حق و آلیت خلق را
در افعال می بیند میگوید که مجاهده سبب مشاهده است
و شخصی که قطع نظر از فعل کرد و دید فعل الله را
قابل علیت الله شد و نیز میگویند که مراقبه بنده
حرکت کردن از مرکز خود است بطرف علو تا که لاحق


باصل خود کردد و مراقبه رب مترتب شدن او

به بنده بقرب معنوی چراکه اشتیاق از طرفین است

چنانچه اشاره میکند بسوی او قول حق سبحانه فاذکر

ونی اذکرکم و درین نکته ایست که هرگاه حرکت بنده

وقرب معنوی رب از مرکز خود هاروای گشته در وسط ملاقی

گشتند متداوله میگویند و کسی که سابق در حرکت که محب شد

و دیگری محبوب بعضی محققین میگویند که تخصیص مراقبه باهل

سلوک نیست چنانچه زعم اکثر مراقبین است بلکه هر یک از خواص

و عوام و مومن و کافر بحسب فطرت مستعد الحاق با اصل خود

است و مراقبه او جبلی است و اصل نیز مراقبه او میکند که

با تقاضای ذاتی اخذ ناصیه او نموده بسوی خود میکشد مانند

جذب مقناطیس آهن را فی المثنوی المولوی قدس سره مثنوی

جمله اجزای برجزء یار اکند ۞ کفر کافر را و مرشد را رشد

نوریان مر نوریان را جاذب اند ناریان

مر ناریان را طالب اند پس هر یک از اهل

جمال و جلال بر صراط مستقیم است و از کشش اصل

خود بمعاد اصلی که جمال یا جلال است میرسد و خاکه

جائی لذت از جمال میکرد و از جلال میکریزد همچنان

جلالئی متلذذ از جلال میشود و از جمال متنفر میکردد

اگر کسی گوید که برین تقدیر فایده ارسال رسل و انزال

کتب و تشریع شرایع و دعوت ایمان چیست باید

گفت که فائده انها تمیز اصحاب جمال از ارباب

جلال است تا که بشناسند ایشان مرجع و مقام خود

ملعون و مذموم شد و جائی مومن و ممدوح و مرحوم

جواب باید داد که مومن مطبع اصل جهت صورة

ز اینسان از کسی نبوید که ازین ... جلالت تمام

دمی ...

و معنی وکافر عاصی در صورت است اگرچه در معنی
مطیع است و نیز مومن صورت ناهر رعایت اختیاری
که باو ثابت است اتیان مامور به و اجتناب
منهی عنه می نماید و کافر صرف اختیار صوری
خود مخالف امر و نهی می سازد و اینجا مباحث دقیقه
است اما این مختصر گنجایش آن نمیدارد هشتم
یاد داشت که مقصود ازین هم آنست عبارت از
دوام آگاهی است بحق سبحانه بسبیل ذوق و بعضی
باین عبارت گفته اند که حضور بی غیبت است و نزد
اهل تحقیق مشاهده که استیلای شهود حق
است بر دل بتوسط حب ذاتی کنایت از حصول
یاد داشت است حضرت ایشان در شرح این
چهار کلمه که مذکور شد این عبارت فرموده اند

گویا ذکر عبارت از تکلف است در ذکر و

بازگشت عبارت از رجوع است بحق سبحانه بران

وجه که هر بار کلمهٔ طیبه گوید از عقب آن بدل اندیشد

که خداوندا مقصود من تویی و نگاهداشت

عبارة ازین رجوع است بی گفت زبان و یادکرد

عبارة از یادسوخت در نگاهداشت نهم وقوف زمانی و آن

عبارت است از محاسبه یعنی اوقات عمر عزیز خود را با امور

لاحاصل و بیفایده ضایع نکند بلکه دایما مشغول باشد

حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند وقوف

زمانی که کار گذارنده رونده آنست که

بنده واقف احوال خود باشد که در هر زمانی صفت

و حال او چیست موجب شکر است یا موجب عذر

و حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سره فرموده اند که

زمانی

حضرة

خواجه بزرگ اعنی خواجه بهاء الدین قدس الله سره

مرا در حال قبض باستغفار فرمودند و در حال

بسط بشکر فرمودند که رعایت این دو حال

وقوف زمانی است و هم حضرت خواجه بزرگ

فرموده اند که بنای کار سالک در وقوف

زمانی بر ساعت نهاده اند تا دریابند که نفس بود

که بحضور میگذرد یا بالغفلت و وقوف زمانی نزد

سایر صوفیه قدس الله ارواحهم عبارت از محاسبه

است و حضرت خواجه بزرگ فرموده اند که محاسبه

آنست که هر ساعتی انچه بر ما گذشته است محاسبه

میکنیم که غفلت چیست و حضور چیست می‌بینیم

که همه نقصان است باز گشت میکنیم و عمل از

سر میگیریم و هم وقوف عددی و آن عبارت از

رعایت عدد است در ذکر حضرت خواجه بزرگ

خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند که رعایت

عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر متفرقه است

و آنچه در کلام خواجگان قدس الله ارواحهم

واقع است که فلان پیر فلان را بوقوف عددی

امر فرموده مقصود ذکر قلبیست با رعایت عدد

نه مجرد عدد در ذکر قلبی و ذاکر در ذکر نفی و

اثبات که بحبس دم میکند باید در یک نفس سه

کرة یا پنج کرة یا هفت کرة تا بیست و یک

کرة گوید و عدد طاق را لازم شمرد و حضرت

خواجه علاء الدین عطار قدس سره فرموده اند که بسیار

گفتن شرط نیست باید که هر چه گوید از سر وقوف



گویند با فائده بران مترتب گردد و چون در ذکر
نفی و اثبات عدد از بیست و یک بگذرد و اثر ظاهر
نشود دلیل باشد بر بی حاصلی آن عمل و اثر ذکر
آن بود که در زمان نفی وجود بشریت منتفی
شود و در زمان اثبات اثری از آثار تصرفات
جذبات الوهیت مطالعه افتد و آنکه حضرت خواجه
بزرگ فرموده اند که وقوف عددی اول مرتبه علم
لدنی است می تواند بود که نسبت با اهل بدایت
اول مرتبه علم لدنی مطالعه این آثار تصرفات و جذبات
الوهیت بود که حضرت خواجه علاء الدین فرموده اند که
آن کیفیتی مطلبی است که موصل است بمرتبه قرب
و علم ازلی در این مرتبه مکشوف میشود و نسبت
با اهل نهایت و وقوف عددی که اول مرتبه علم لدنی
است این باشد که ذاکر واقف شود بر سر سریان

واحد حقیقی در مراتب اعداد کونی همچنانکه
واقف است بر سریان واحد کونی در مراتب اعداد
حسابی **بیت** اعداد کون صورة کثرة نمایشی است
فالکل واحد متجلی بکل شان و یکی از اکابر محققان
این مضمون را چنین گفته است **بیت** کثرة چو نیک در
نگری عین واحده است ما را یکی نماند درین گر
ترا شکی است در هر عدد گر نگری از روی اعتبار
گر صورتش به بینی در ماده اش یکی است و در ترجمه
رباعیات فرموده **رباعی** در مذهب اهل کشف و ارباب
خرد ساریست احد در همه افراد عدد زیرا که عدد گرچه
بیرون است ز حد هم صورت و هم ماده اش هست احد
و بتحقیق این وقوف که اول مرتبه علم الکتابی است

و الله تواتیح اعلم پوشیده نماند که علم لدنی علمیست
که اهل قرب را بتعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم شود نه
بدلایل عقلی و شواهد نقلی چنانچه کلام قدیم در
حق خضر علیه السلام فرمود که علمناه من لدنا علما
و فرق میان علم یقین و علم لدنی انست که علم الیقین
عبارة از ادراک نور ذاة و صفات الهی است
و علم لدنی کنایت است از ادراک معانی و فهم کلمات
از حقسبحانه بطریق الهام و نفی و اثبات موافق معمول
بزرگان ما انست که اول دم را از زیر ناف بند باز زد
بعده مد لا را بخیال تا مقدم دماغ بکشد و لفظ الا سر
جانب دوش بر زیر پستان راست فرو برد و ضرب الا الله
بر دل زند و برعایت عدد وتر تشت گذراشتن
دم محصور کرده ابتدا از بینی بر نشق بگوید و بعد از [illegible]

الهي انت مقصودي و رضاك مطلوبي یکبار گفته
شروع در کشش دیگر بطریق مذکور نماید و در اوایل بعد
از کشیدن مد لا بالتصور معنی لا معبود نفی معبودیت
ماسوی الله و وقت ضرب الا الله بر فضای دل بالتصور
معنی معبود مگر تو نیّی اثباة معبودیت الله نماید که
مثمر توحید قولی است و در اوساط بعد از کشیدن
مد لا تصور معنی لا مقصود و نفی مقصودیت ماسوی الله
ماسوی الله و وقت ضرب الا الله بر فضای دل بالتصور
معنی مقصود مگر توی اثباة مقصودیت الله نماید
که مثمر توحید فعلی است و در انتها بعد از کشیدن
مد لا بالتصور معنی لا موجود نفی موجودیت ماسوی الله
و وقت ضرب الا الله بر فضای دل بالتصور معنی موجود
توی اثباة موجودیت الله نماید که مثمر توحید

دو لو

وجودیست باید که بهمت قلیل و کثیر این ذکر
می نموده باشد و این ذکر در وقت اخیر شب
بشرطیکه ذاکر را شکم بسیار خالی و بسیار سیر
نباشد بسیار مفید است و بعضی اثبات مجرد
می فرمایند و طریقه اش اینست که لفظ الله را
بشده تمام از ناف کشیده تا بام الدماغ
مع حبس دم میرسانند و بتدریج زیاده میکنند
مولوی ولی الله قدس سره در کتاب قول
جمیل می نویسند که عورتی از مخلصات پدر
بزرگوار خود دیدم که در یکدم هزار بار اثبات
مجرد میکرد [illegible] و آن اثبت برای معنی
[illegible] است یکی آنکه دل ذاکر در [illegible] کاهد
باشد بحق سبحانه و آن از معمولهای است

و حضرت ایشان در بعضی از کلمات قدسیه خود
نوشته اند که وقوف قلبی عبارة از آگاهی
و حاضر بودن دل است بجناب حق سبحانه بران
وجه که دل را هیچ بایستی غیر از حق سبحانه نباشد
و جایی دیگر فرموده اند که در حین ذکر ارتباط و
آگاهی بمذکور شرط است و این آگاهی را شهود
و وصول و وجود و وقوف قلبی میگویند و
معنی دوم آنست که ذاکر بهر دل واقف بود یعنی در
اثنای ذکر متوجه باین قطعه لحم صنوبری الشکل
شود که او را بمجاز دل میگویند و در حاشیه
اسیر مجازی پیش نیست چون واقف است و او را
مشغول و گویا ندکرده اند و ملکه آن را که از

لذت

از ذکر و مفهوم ذکر غافل و ذاهل گردد و حضرة
خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره در ذکر حبس نفس
رعایت عدد را لازم نشمرده اند اما وقوف
قلبی و بهر دو معنی که گفته اند مهم میداشته اند و لازم
میشمرده اند زیرا که خلاصه آنچه مقصود است از ذکر
در وقوف قلبیست بیت تا تد مرغ باش هان بر
بیضه دل پاسبان کز بیضه دل زاید مستی و
وصل و قهقه مخفی نماند که ازین یازده اصطلاحات
بعضی کلمات اشارة بسوی اشغال اند و بعضی
کلمات اشارة بسوی شروط تاثیر اشغال پس اگر
شرطی ازین شروط فوت گردد کما ینبغی تاثیر اشغال
باقی نمی ماند اذا فات الشرط فات المشروط
مشهور و من ادعی بخلافه فهو مغرور اعاذ الله

من الشرور انه علم بذات الصدور باب در
بیان سلوک این خانواده علیه بطور حضرة سیدادم علیه السلام

اول لطیفه قلبی و طریقه آنست که زبانرا
بکام چسپانده بی حرکت زبان بزبان
مجازی که آن قطعه لحم صنوبری اشکل زیر پستان
چپ واقع است تکرار اسم ذات نماید و هم صورة
لفظی اسم را منظور نظر دارد اما بنهجی که در تکرار
این اسم منظور نظر بعین ذات جامع کمالات
بیکیفی محض باشد و بعضی چشم بسته و گردن بطرف
چپ کج نموده از حرکت نفی دل اسم مبارک
الله بخیال استماع می نماید و در این چندان استغراق
بهم میرسند که شعور باسوی نماند و بسته چشم

و حبس دم در دفع خطرات و تهییج عشق است لیکن
چندان حبس نکند که تکلیف شود بلکه بقدر
فرو حبس نموده آهسته آهسته از راه پره بینی
دم را گذاشته باشد و متقدمین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین در تکرار اسم ذات در هر دم
رعایت عدد طاق فرموده اند و نور این لطیفه
سرخ است و گاهی مثل برق و لوامع شمع و مشعل
با انواع شتی ظاهر میشود و کشف قلوب و فنا و بقا
بحسب استعداد سالک در این مرتبه رو میدهد اما انچه
ضرور است لذت و جمعیت و محویت در ذکر می
باید که پیدا شود و حب غلبه کند باید دانست که
قلب بر دو قسم است یکی قلب مجازی که بالا مذکور
شد دوم قلب حقیقی که عبارت از قوت دراکه

انسانیست که مصالح دنیا و آخرة می اندیشد
و قالب عنصری در حکم او میگردد و آن قلب از
عالم امر بلامکانیت موصوف و نورانی صرف
و مجرد محض است و در ذات خود محتاج مادة
نیست و این امر را بداهة در خود می یابیم
و محسوس نمیگردد و در میان این قلب حقیقی و
ذات او سبحانه تعالی که مسمای لفظ الله است نسبتی
خاص است کالنسبة بین اللفظ والمعنی که من وجه
عین و من وجه غیر میتوان گفت چنانچه بزرگی
میفرماید بیت دلمس لفظ یار تو معنی معنی از لفظ
کے جدا باشد و مرشد معنوی در مثنوی نیز بیان آن فرموده
فرموده بیت عقل آنجا [illegible] اندیا مضل
چون که دل با وست یا خود اوست دل

حقیقة

حقیقی را با وجود تجرد با دل مجازی ارتباطی
هست مانند تعلق طیر وحشی با رآشیانه خود
وحشی بغیر آشیانه بدام نمی افتد وطبیعت بشری
نیز در اوایل مالوف محسوسات میباشد لهذا
توجه باین مضغه صنوبری که مثل پستان است وتصور
اسم ذات که مرکب از حروف متعدده مخلوق است
در اوایل ضروری می افتد تمیده که رشته مضغه از قلب
مجازی بقلب حقیقی واز اسم بمسمی میرسد اسم
خواندی رو مسمی بجو مه ببالا دان نه اندر
آب جو مخفی نماند که چنانکه ذات او سبحانه تعالی
بمنزله معنی قلب حقیقی است همچنا قلب حقیقی
نیز بمنزله معنی قلب مجازی است وقلب حقیقی
جامع وقابلیه تمام لطایف است وسلوک او موروث

کمالات تمام لطایف است اجمالا اگرچه سالک محتاج
بسوی تفصیل می باشد و بدایت سلوک از قلب و
نهایت سلوک نیز از قلب می سازند و همین است
معنی قول حضرت جنید قدس سره در جواب سایلی که از
نهایت پرسید گفت نهایت رجوع بطرف بدایت
است یعنی شروع سلوک از صورت قلب که دل مجازی
است بتکرار اسم ذات می نمایند و انتهای سلوک
نیز بر معنی قلب که دل حقیقی است بتصور مسمی بی
بیکیفی محض می سازند و ولایت این لطیفه زیر قدم
حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام است هر که
ادمی المشرب باشد وصول او بجناب قدس از راه این
لطیفه خواهد بود مگر بتصرف کامل و کشش پیر کامل مکمل
دادن است که هر سالکی در استعداد مخصوص تابع [illegible] از



انبیای باشد که نسبت او نیز هتابع نسبت آن
نبی است و هر کمالاتی و خرق عادتی که دران
نبی باشد دراین ولی نیز به تبعیت یافته می
شود مگر تفاوت نام است که انجا معجزه میگویند و
اینجا کرامت مثلا صفت احیاء اموات و شفاء
امراض در حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
غالب بود در هر ولی که ولایت او زیر قدم حضرة
عیسی است همان صفت خواهد بود و علی هذا القیاس
اما ولایت هر ولی که ولایت او زیر قدم حضرة
سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم ولایت
او اکمل و افضل و ذلک فضل الله یوتیه
من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و تفصیله
قلبی مظهر اسم یا جبار است و انتهای عالم امر

و عالم جبروت که عالم ارواح میگویند و اصل الاصل
این لطیفه حقیقت اضافیه حق است که عبارة از
فعل و تکوین است و کمال این لطیفه آنست که در
فعل حق جل و علا فانی و مستهلک گردد و همان
فعل بقا خواهد یافت یابد و این زمان سالک حقیقی
مسلوب الفعل خواهد یافت و افعال خود بدست منسوب
بحق جل و علا خواهد کرد و فنای قلب و تجلی فعلی
کنایت از همین است و نشان آنست که تعلق علمی
و حبی بغیر حق نماند یعنی قلب ما سوی را مطلقا در اثنا
فراموش سازد بحدیکه اگر بهای سالک تکلیف نماید
یک لحظه یاد ما سوی الله نتواند و در این هنگام چنانچه
علم اشیا بحروی زایل شده محبت اشیا بطریق
اولی رخت بر بسته باشد حصول سالک بفنای قلب

مشرف شد داخل جماعه اولیاست و این فنا

قلبیه جز قطع تمام دایره امکان که عبارة از مرکز

فرش تا عرش یا تمامی عالم امر باشد و جز قطع مراتب

عشره که صوفیه علیه بیان ان فرموده اند صورة نه بندد

و در قول حقسبحانه جل شانه یوم لاینفع مال ولا

بنون الا من اتی الله بقلب سلیم نیز اشاره

بسوی سلوک قلب حقیقی است و قلب سلیم انست که

در و خطره کونین خطور نکند و از خلش یاد ماسوی الله

سلامت باشد و لطیفه در ایراد لفظ مال و بنون انست

که بموجب انما اموالکم و اولادکم فتنة انما اموالکم

و اولادکم عدو لکم فاحذروهم اکثر افات

قلوب از مال و فرزند حاصل میگردد و در حدیث نبوی

صلی الله علیه و آله و سلم لکل شی مصقلة و مصقلة القلب

انما هن اندادکم

لا اله الا الله هم نکته ایست یعنی تصفیه قلب بجز

نفی ما سوی الله میسر نیست فرید الدین عطار میفرماید

بیت هرچه آرائی بدست آرای پسر تا توانی دل

بدست آرای پسر زانکه دیگر میگوید بیت کعبه بنگاه

خلیل آذرست دل بدست آور که حج اکبرست تحقیق

نماند که دل بدست آوردن عبارت ازانکه دل اش

دل از خلو اغیار است و هرگاه که دل بدست آمد

صاحب دل ولی و واصل و صاحب نسبت و صاحب کشف

گردید حدیث قدسی لا یسعنی ارضی و لا سمائی الا

یسعنی قلب عبدی المومن پس آن دل صادق آمد

در حکم گر مرا جوئی در آن دلها طلب نقد وقت شد الهم

لطیفه روحی در مجلس یک انگشت زیر پستان راست

است بطور لطیفه قلبی مشغول باشد در اینجا نیز

آهسته حرکت نبضی محسوس خواهد شد و نور این لطیفه
در عالم مثال سفید میفرمایند و ولایت این لطیفه زیر
قدم حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام است
بعد از گاهی انوار مانند کواکب و اقمار و شموس منکشف
میشوند و حالت خلیله حاصل میشود که سالک بی اختیار نعره
هذا ربی میزند وقت فنای انوار لا احب الافلین
میگوید و هر گاه [illegible] که ترقی بطرف شهود
وحقیقتش جل شانه منزه از ملابست اکوان میکند ترنم
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا وما انا من المشرکین می سراید فنا و بقا عجیب
استعداد سالک و عالم ارواح درین مرتبه رو خواهد
نمود اما انچه که ضروریست در قلب گفته شد الیها
لطیفه مظهر اسم یا عزیز است و اصل الاصل این

لطیفه صفات ثبوتیه حق است و یکی از مقام تجلیات ذات

از فعل نزدیکتر است سالک بود از حصول فنائیت

این لطیفه که مربوط است بتجلی صفاتی خود را از صفت

مسلوب خواهد یافت بلکه منسوب بجناب قدس خواهد

دانست سیوم لطیفه نفسی که مکانش یک انگشت زیر ناف

است بطور لطیفه قلبی و روحی مشغول باشد و در تمام اوقات

این ذکر را لازم گیرد تا که لذت و جمعیت حاصل آید

و نور این لطیفه زردی نامند و از ابتدائی کره

خاک تا انتهائی عالم شامل است تجلیات ناسوتیه و ملکوتیه

هم ببرکت لطیفه نفسیه است یعنی کشف کون در این مرتبه

رو میدهد الا آنچه که ضرور است در قلبی و روحی گفته

شد و این لطیفه مظهر اسم شکر است ایرم احسن الاصل

لطیفه شغله تا جبروت است چهارم لطیفه سری

کمهار:

که مکانش در میان سینه فیمابین قلبی وروحی است بعد العبور
لطایف ثلثه سابقه مشغول میباشد نور این لطیفه در عالم
مثال سبز است و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت
موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام است و هرکه موسوی المشرب
باشد وصول او بجناب قدس از راه همین لطیفه خواهد بود
مگر بتصرف و کشش پیر کامل و اصل الاصل این لطیفه شیونات
ذاتیه است که گاهی از صفات بحضرت ذات نزدیک و لطیفه
سری مظهر اسم مهیمن است **پنجم لطیفه خفی** که محل او مقدم دماغ
است بعد العبور لطایف سابقه مشغول باشد نور او در عالم
مثال سیاه می باشد و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت
عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام است و هرکه زیر قدم
حضرت عیسی باشد وصول او بجناب قدس و کشش پیر کامل
و اصل الاصل این لطیفه صفات سلبیه حق است که فوق
شیونات ذاتیه اند و این لطیفه مظهر اسم مومن است **ششم**
لطیفه اخفی که فوق دماغ مقام پیدا اند و بعد العبور لطایف

از راه همین لطیفه خواهد بود مگر بتصرف

سابقه مشغول باشد نور او در عالم مثال سیاه تر

می نماید و این لطیفه الطف و احسن و اجمل لطایف

عالم امر است و اقرب است بحضرت اطلاق و مناسبت تام

بحضرت اجمال میدارد و اصل الاصل این لطیفه هم مرتبه

الیست کا برزخ است در میان مرتبه تنزیه واحدیه

مجرده و فنای این لطیفه مربوط به تجلی همان مرتبه

مقدسه است و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه وسلم است و هر ولی که زیر قدم حضرت

خاتم النبیین و سید المرسلین باشد ولایت او اکمل و

افضل از ولایت جمیع اولیاء الله خواهد بود و ذلک

فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو

الفضل العظیم و این لطیفه مظهر اسم یا سبحان است

باید دانست انسان که عالم صغیر است مرکب از اجزائیست

عشره است که اصول آنها در عالم کبیر اند و عالم کبیر

عبارة از مجموع کائنات است برابر است که عالم خلق

باشند یا عالم امر چهار از آن از عالم خلق اند که عناصر

اربع اند یعنی آتش و باد و آب و خاک و پنج از عالم امر

اند یعنی قلب و روح و سر و خفی و اخفی و یک چیز دیگر

برزخ است میان عالم خلق و عالم امر که آن نفس است

که هر چه غالب شود حکم او گیرد و رنگ او پذیرد پس

ترکیب انسان ازین ده چیز است و هر چه که در عالم

کبیر از محدب عرش تا مرکز فرش موجود است درین

مختصر عالم صغیر تعبیه نموده اند و همین است معنی قول

صوفیه که الکل فی الکل یعنی کل شیئ فیه کل شیئ

بیت دل یکقطره سو که بر شکافی برون آید از و صد

سکرر جلی مخفی نماند که عالم خلق آنرا گویند که محتاج

باده شود و عالم امر آنرا گویند که محتاج باده نشود

بلکه بمحض بلفظ کن که خطاب حق سبحانه جل شانه

باعیان موجودات بصیغه امر حاضر بسبب حضور

ایشان در حضرت علم بود موجود گردد بعده

نفی و اثبات کرد نماید باین طور که مدلارا از محل

لطیفه نفسی کشیده تا بأخفی رسند و در اوائل لا

معبود و در اوسط لا مقصود و در انتها لا موجود

تصور نماید و لفظ اله بر لطیفه روحی تمام کند و ضرب

الا الله بر دل زند و اینجا هم در اوائل معبود منتوی

و در اوسط مقصود مس توی و در انتها موجود

تویی تصور نماید و در یکدم سه بار یا پنجبار رعایت

طاق نموده تا بیست و یکبار رساند و وقت گذاشتن

دم محمد رسول الله از هر سه بینی تصور نماید تا اطمینان

الهی انت مقصودی و رضاک مطلوبی گفته باز گشت

نماید و نفی و اثبات صغیر هم معدود باشد و طریق آنش

هست که مدلا را یکلو کند و عدد انتهائی کبیر با

رعایت عدد طاق هست و یکیست و عدد انتهائی

صغیر با رعایت عدد مذکور یکصد و یکیست بعد اگر

زیادتی منظور باشد در کشش مدلا زیادتی کند نه

در عدد و توقف در میان نفی و اثبات صغیر و کبیر

فقط همین است که در کبیر مدلا را از محل لطیفه

نفسی تا خفی میکشند و این هر دو نفی و اثبات را

در اوقات یازده گانه صادر اخیر شب بلا ناغه باشد

تا فواید بیشمار روی نماید نمود نبوده اثبات مجرد

و طریق آنش آنست که لفظ الله را باید کشید از

ناف کشیده تا خفی رساند و رعایت عدد طاق

نموده بتدریج زیاده کند نبوده جمع اللطایف

و در صغیر تا یکصد و یک

میکشند

۹ میلیوم

میفرمایند یعنی کسی لطیفه هو بیک نظر ملاحظه نماید بعده
ذکر سلطانی میفرمایند یعنی از تمام لطایف و از سر
هر بن مو بلکه از کلیه بدن خود ذکر باشد و گاهی
ذکر سلطانی چندان غلبه میکند که هرچه صورت در رؤیت
نماید اسم ذات محسوس میگردد بعده شغل تنزیهی
میفرمایند و طریقه آن است که لا اله الا هو بخیال بگوید
و الله هو چنان دراز کشد که از افلاک گذراند و خود
هم بتصور همراه الله هو برود و بعده یادداشت اسمی
یعنی تصور اسم الله چندان نماید که در رو گم گردد و هم
هشیار را مظهر اسم الله دانند بعده یادداشت مسمی یعنی
تصور ذات بیچون و بیچگونه حق سبحانه جل شأنه بر تنزیهی
محض بے ملاحظه کم و کیف و جهت و مکان از دل
حقیقی که قوت ادراک انسانیت و مصالح دنیا و آخره
بجا آرند بنماید و در این تصور چندان استغراق

بهم رسد که شعور بما سوائی حق جل وعلی نماند نکته

چهار ولایت میشود اول ولایت عامه که بحکم الله ولی الذین

امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور تمام امت مرحوم

داخل این ولایت شغل این ولایت تهلیل

است سرا او جهرا دوم ولایت خاصه که ولایت صغری

و ولایت اولیا هم میگویند شغل این مرتبه اسم ذات است

یعنی درون و برون حق را تصور نماید و به یقین

صرف بداند که همون ذات بحت است که بحدی با

ظهور ها در جمیع مظاهر ظاهر گشته و این حالت

وحدت و جمع از غلبه نسبت یاد داشت مسمی میشود دیگر

قائل عینیت گشتن حمل میکند که همه اوست تعالی

الله عن ذلک علوا کبیرا سیوم ولایت کبری که ولایت

اخص و ولایت ملاء اعلی و ولایت چهار

ملک مقرب میگویند شغل این مرتبه وراء الوراثم
وراء الوراست یعنی در ولایت صغری حرکت میکرد
و اشیا را عین ذات حق دانسته همه اوست میگفت
فی الحقیقه وجود اشیا در نظر او باقی بود و در ولایت
کبری در نور ذات چندان استغراق پیدا کرده که
وجود اشیا از نظر او باقی نبود حکم همه اوست قایل
بوراء الوراثم وراء الوراء گشته حق سبحانه جل شانه
را منزه از جمیع نعوت و مبرا از جمیع قیود میداند
و همین است وحدت شهود در اصطلاح این طایفه
علیه چهارم ولایت اخص الخواص که ولایت انبیا نیز میگویند
شغل این مرتبه خلو و تخلیه صدور بسته اند خواطر
غیر حق یعنی که در ولایت ... اشیا را عین حق
میدانسته و قایل همه اوست بود و قبل ... ... و بر
میگویم حق را وراء الوراء و از چندان استغراق

قایل بوحدت شهود بود باید که نظر مرید از تعلق ذهن
خصوص خالی ساخته بتعلق محض بپیر دارد و انبیا
علیهم السلام همین نسبت خلوص بود که جز
بورود وحی بزبان هدایت ترجمان نمیگذاشتند
بوده است مرتبه تفصیل ولایت انبیا که آنرا
کمالات نبوة نیز میگویند میفرمایند اول مرتبه
علم حضور یعنی دانستن سالک که مرا حضور مسمی
است پس درین مرتبه سه چیز باقی است ذاکر و ذکر
و مذکور و این مرتبه کمالات یعنی ملزومات صفات است
دویم مرتبه حضور علم یعنی فقط حضور مسمی بی ملاحظه
وجود سالک پس درین مرتبه دو چیز
باقیست ذکر و مذکور و وجود موهوم سالک از
میان برخواست و این مرتبه صفات است سیوم
اثر علم دیگر حضور در حضور یعنی حضور ذات بذات بی
رخص جلالت بی موهوم سالک و بی ملاحظه ذکر صفت

کمالات نبوت

۱) علم حضور

۲) حضور علم

۳) حضور در حضور

سالک است پس دریں مرتبه فقط یک ذات باقی

است که خود ذاکر و خود مذکور است و این مرتبه ذات

است که فوق آن هیچ مرتبه متصور نیست و حقیقت

نماز و کلمه توحید و قرآن و گوید بعد ازین

خود بخود بفضل الهی منکشف خواهد شد و تفصیل

این حقایق اربعه حضرت سید آدم بنوری در نکات الاسرار

خوب نوشته اند مطالعه نماید خاتمه در بیان بعضی فواید

ضروریه که بعد اتمام سلوک عمل آن لازم است و آن

ورد تسمیه تا آخر عمر است بعد یکبار درود ادای زکوة

بطریقیکه حضرة قدوة المحققین سید آدم بنوری قدس سره

از جناب خاتون جنت سیدة النساء فاطمة الزهره

رضی الله تعالی عنها مجاز و مبشر شده اند و [illegible] دنیا و آخره

نیست که اول مراقبه درود یکبار و [illegible] دلان استغراق

یکبار و مع تسمیه الم تا مفلحون یکبار و الهکم اله واحد
تا اخر ایة سه بار و ایة الکرسی یکبار و لله ما
فی السموات تا اخر سورة بقره یکبار و رکوع اول
سوره ال عمران یکبار و ایة قل اللهم مالک الملک
تا بغیر حساب یکبار و ایة ثم انزل علیکم یکبار
و رکوع اخر سورة ال عمران یکبار و ایة سورة
اعراف ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض
تا رکوع یکبار و ایة ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
تا اخر سورة کهف یکبار و سورة یس تمام با تسمیه یکبار
و رکوع اول والصافات تا تکذبون یکبار و
سوره انا فتحنا تمام یکبار و سه ایة اخر سورة
حشر از لو انزلنا هذا القران تا اخر هو الله الذی
لا اله الا هو تا اخر این ایة تا عما یشرکون

یکبار و آیة و من یتق الله یکبار و آیه و ان
یکاد الذین کفروا تا آخر سوره نون سه بار
و الضحی با تسمیه یکبار و سوره الم نشرح با تسمیه یکبار
و سوره انا انزلنا با تسمیه یکبار و سوره کوثر با
تسمیه سه بار و سوره قل یا ایها الکافرون با تسمیه
یکبار و سوره اذا جاء با تسمیه یکبار و سوره تبت یدا
با تسمیه یکبار و سوره اخلاص با تسمیه سه بار و سوره قل اعوذ
برب الفلق یکبار و سوره قل اعوذ برب الناس
یکبار و در دو هزار بار خواننده بسم الله الرحمن
الرحیم را اینک بگوید و بنجهار مرتبه بخواند خواه
در سه روز یا در بنج روز یا زیاده از ین بقدر طاقت
خود و عدد زکاة بسم الله الرحمن الرحیم بیست الف
و بیست و بنج هزار است اگر تقسیم کنیم در سه ماه یا در بنج روز

علی التسویه بخوانند بهتر است و اگر نه عدد مذکور و
در ایام معدوده بی تعیین بخوانند جایز گشته و آیات
و سوره مرقومه در اول روز شروع زکوة هر عدد راست
و اگر هر روز تا تمام شدن زکوة بخوانند مختار است
و بعد از فراغ زکوة دوازده هزار بار بسم الله
الرحمن الرحیم دیگر خوانده ثواب آن را بنیاز حضرت سیدة النساء
رضی الله تعالی عنها نماید و تا آخر عمر بسم الله الرحمن الرحیم
را هفتصد و هشتاد و شش مرتبه بطور تسبیح گرد و که یکبار
معمول است بعد از هر نماز و الا بعد نماز فجر یا ظهر
یا عصر یا یا شام میخوانده باشد و اگر ضرورتی
پیش آید بوقت اذان فجر نیز بخوانند روزی [illegible]
ناغه نکند و چون خواهد که زکوة تسبیح دهد اول حمام
باشد و غسل از آب پاک جاری کند و در خلوتی که کند

عورة نباشد نبینید و آسیای جلاب و حمامی نخورد

و در وقت خما بقدر حیا نیت کند که باذن حضرت

ایشان میخوانم و در اول پاس گاه شنبه شروع کند و

پنجشنبه هم اندر یست و شرایط تقوی و احتیاط در طعام

و شراب نگهدارد و نزدیک طعام قرار ندهد طلب باوضو باشد

و غسل از آب دریایی جاری کند و از خیال لایعنی

و ظن فاسد بر کسی از صغایر و کبایر معاصی نوع

امکان نهایت سعی نماید و هر قدر که تقوی خواهد

که منفعت خواهد بخشید و ختم خواجگان نقشبندیه

هر روز و که به هر پنجشنبه بلاناغه میخوانده باشد که

فواید بیشمار و برکات اشکار حاصل خواهد شد و

طریق ختم موصوف است که دو رکعت نماز نفل

بخوانند و در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص

بعد با در بخوردن

بخوانند و ثواب چهار رکعت فاتحه خوانده بنام خواجگان نقشبندیه
که هفت اند اول خواجه عبد الخالق غجدوانی دویم
خواجه یوسف همدانی سیویم خواجه ابو الحسن خرقانی
چهارم خواجه طیفور سامی پنجم خواجه بایزید بسطامی
ششم خواجه امیر کلال هفتم خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس اسرارهم العزیز بخشند و ختم گروهی کنند
اول سوره فاتحه هفت بار و درود صد بار و سوره الم نشرح
نود و نه بار و سوره اخلاص هزار بار و باز سوره فاتحه
هفت بار و درود صد بار ختم تمام شد فاتحه بنام هفت
خواجگان موصوف خوانند استمداد طلبند و برای
قضای حاجات و دفع بلیات دعا نمایند ان شاء الله تعالی هم
مقاصد دینی و دنیوی بفضل بزرگان میسر خواهد شد و
اگر شیرینی و نخود نیز بوقت ختم میدر داشته باشد بسیار بهتر
باشد و غیر ختم خوانان جملگی بموجب عدد طاق باشند

وجهه کشش و بدعتی نباشند و مشغول در ختم نقشبندیه

این درود بعد اللهم صل علی سیدنا محمد عبدک

و حبیبک و رسولک النبی الامی و علی آله و صحبه و تبعه

و بارک و سلم و اگر هر روز یا بعد و پنج مرتبه بسم الله

الرحمن الرحیم باخوانند ثواب آن بجناب سید آدم

بنوازی بخشند فواید بسیار خواهند بخشید و همین است

ختم حضرت سید یوسف رحمة الله تعالی علیه و دوگانه

روحیت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز هر شب جمعه میخوانده

باشد ان شاء الله تعالی در قیامت این دوگانه روحیت

بنویسی و تمام اصحاب مراد اولیا و بزرگان خواهد شد

و کشش باطنی ظاهری و باطنی نیز محصل خواهد گشت

... آتش بابت که هر روز پنجشنبه کند و لباس پاک

پاک باشد و خوشبوی بمالد و بخور کند و در جای مکان

نقل از ... روز ... و ... ششم ... صفحه ... و ... ۷ ... و ...

پاکیزه که خلوة باشد دوگانه رویت شروع
کند باین طور نیت کند نویت أنْ اصلی
لله تعالی رکعتی صلوة الاسرار محمدی
متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر
بعد فاتحه در رکعت اول لا اله الا الله عدد
هزار بار بخواند و در رکعت دویم بعد فاتحه
محمد رسول الله هزار بار و بعد از سلام فاتحه بجناب
رسالت پناه خواند ثواب روزه دوگانه عرض
نماید و سر بسجده نهاده واین کلمات گفتم
بخشید گرفتم رضی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
نگذارم تا نکند حاجت ما روا وانچه در خواب
بیند یاد دارد واین فقیر که در اول دفعه

این ناگاه را خوانده ام و واقعه عجیب مشاهده
کردم چه در خواب که در صحرائی عظیم تنها ام
و شخصی هولناک دراز قد و سیاه رنگ قصد
من کرده است و من لرزان و حیرانم ناگاه
فوجی بزرگ از دران سمت دوان دوان آمد
و در ضرب شمشیر و چوب آن شخص هولناک را
پاره پاره کردند پرسیدم که این فوج کیست گفتند جلو
خاص آن حضرت صلی الله علیه و سلم است و آن حضرت
علیه السلام نیز می آیند چون این سخن شنیدیم بسیار
خوشحال گشته بر کناره رهوار روی عسکر مبارک استادم
و فوج فوج از اقسام بزرگان روان گشتند ناگاه
سواری مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر

گذشت و آن حضرت بر تخت نشسته بودند

و مردمان از اطراف آن تخت را گرفته بودند

چون تخت مبارک نزدیک فقیر رسید آداب

بجا آوردم و تضرع بسیار نمودم آن حضرت نگاه

شفقت و تبسم مرحمت بجانب این کمترین نمودند بحضرت

ارشاد فرمودند که این عزیز نزد عبد الخالق غجدوانی

ببرد تخت مبارک روان شد و من رخصت گشته

همراه آن شخص بطرف عبد الخالق غجدوانی راهی

شدم چون پاره از راه قطع نمودیم بباغی رسیدیم که

اوصاف آن خارج از حیطه تحریر و تقریر است و

در میان باغ چبوتره ایست بسیار مطبوع و بر آن

چبوتره حضرت عبد الخالق نشسته بودند و گرد ا

گرد ایشان چندین بزرگان مراقبانی حلقه کرده
اند و صورت حضرت خواجه عبدالخالق قدس سره العزیز
خوب یاد میدارم که سرخ رنگ و ریش سفید و میانه
قد و گرد چهره اند و در لباس سپید از نسبت نورانیت
باطن بمثل آفتاب روشن بنظر می آمدند آن
شخص همراهی مرا نزدیک حضرت عبدالخالق برده گفت
که این کس جناب سرور عالمیان علیه الصلوة والسلام
نزد شما فرستاده اند حضرت عبدالخالق متوجه گشته
باین فقیر بیشتر طلبیدند چون فقیر در میان حلقه بزرگان
مراقبین متصل حضرت عبدالخالق رسیدیم باشتیاق تمام
سر بر قدم مبارک ایشان نهادم حضرت عبدالخالق
سر من از دست مبارک خویش برداشته بمعانقه

خویش مرا سرفراز فرمودند و دست مبارک گرفته بعضی
کلمات ارشاد فرمودند که رخصت اظهار آن نیست چون
بعد از بیداری فی الحال این واقعه را بعرض حضرت مرشد
رسانیدم فرمودند که ترا در طریقه علیه نقشبندیه بهره کلی
خواهد شد زیرا که بموجب حکم جناب رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم حضرت عبد الخالق که رئیس نقشبندیانند
بسیار متوجه اند و بعد ازین اشاره بسیار از طفیل
این حکایات رؤیت نبوی میسر گشته است که ارقام
آن طولانی دارد و برای اظهار شکر و تیمم این محل همین
قدر کافی است. بیت. بس کنم خود زیرکان را این
بس است. بانگ دو کردم اگر در ده کس است. بعد از
هر نماز استغفار بیست و یکمرتبه و بسم الله الرحمن الرحیم
یکبار بر پیشانی باشاره انگشت مسبحه دست راست

نوشته بیست ویکمرتبه بخوانند ایضا سوره فاتحه با

تسمیه بعد نماز فجر وظهر وعصر بیست وپنجمرتبه وبعد نماز

مغرب پانزده مرتبه وبعداز نماز عشا ده مرتبه

ورد دارد ایضا فاتحه باتسمیه بوقت سنت صبح صد

بار درود اول وآخر یازده مرتبه مداومت نماید

فواید بیشمار معاینه خواهد کرد بعد از هر نماز لاحول

ولا قوة الا بالله صد بار ولا حول

ولا قوة الا بالله العلی العظیم صد بار وظیفه

دارد بعد از نماز عشا سه مرتبه درود اول وآخر

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله

العلی العظیم صد بار خواننده برای مقاصد خود

فاتحه میخوانند باشد برکات بسیار نازل خواهد شد

دیگر اشغال و اعمال بسیار اند لیکن اگر فضل الهی
شامل حال است همین قدر بس است عزیز من فلاح
تمام کمالات سلوک اینست که در متابعت شرع شریف
بجان و دل کوشیده در یاد حق تنزیه بحیث به
بیکیفی محض مستغرق گردد حق تعالی ما را و جمیع امت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را نصیب گرداند بحرمت النبی و آله الامجاد
و فقیر مولف که محمد رفیع الدین ابن شمس الدین لم گرفتم
این طریقه را از پیشوای سالکان طریق از حضرت
خواجه رحمت الله رسول نایب شاه و ایشان از حضرت سید اشرف
ملکی و ایشان از شیخ محمد طاهر و ایشان از شیخ شاه
محمد و ایشان از شیخ شرف الدین مقبلی و ایشان
از شیخ سید ادم بنوری و ایشان از شیخ مجدد الف
ثانی شیخ احمد سرهندی و ایشان از شیخ خواجه

باقي بالله و ایشان از شیخ خواجه محمد امکنکی و
ایشان از خواجه درویش محمد و ایشان از شیخ
خواجه محمد زاهد و ایشان از شیخ خواجه عبید الله
احرار و ایشان از شیخ خواجه یعقوب چرخی
و ایشان از شیخ قطب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس
سره العزیز و ایشان از شیخ امیر کلال و ایشان از
خواجه محمد بابا السماسی و ایشان از شیخ خواجه
علی رامیتنی و ایشان از شیخ خواجه محمود انجیر
فغنوی و ایشان از شیخ خواجه محمد عارف ریوگری
و ایشان از شیخ خواجه عبد الخالق غجدوانی و
ایشان از شیخ خواجه یوسف همدانی و ایشان
از شیخ ابو علی فارمدی و ایشان از شیخ ابو الحسن

خرقانی و ایشان از شیخ بایزید بسطامی و ایشان

از شیخ المشایخ حضرت امام جعفر الصادق رضی الله تعالی

عنه و ایشان از شیخ قاسم بن محمد رضی الله تعالی

و ایشان از شیخ سلمان فارسی رضی الله

عنه و ایشان از امیر المؤمنین ابی بکر

الصدیق رضی الله تعالی عنه و ایشان از سید المرسلین

محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و ایشان از جبرئیل امین

علیه السلام و ایشان از رب العالمین جل شانه و

نیز حضرت امام جعفر الصادق گرفته اند طریقه را

از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه

و ایشان از پدر بزرگوار خویش امام زین العابدین

رضی الله تعالی عنه و ایشان از پدر بزرگوار خویش

امام الشهید حسین ابن علی رضی الله عنهما و ایشان

از پدر بزرگوار خویش امیر المومنین حضرت علی
رضی الله تعالی عنه و ایشان از سید المرسلین محمد
رسول الله صلی الله علیه و سلم و ایشان از جبرئیل
امین علیه السلام و ایشان از رب العالمین جل
جلاله و عم نواله و فراغ یافت مولف این رساله
بوقت چاشت روز چهارشنبه بتاریخ بیست یکم ربیع الاول

۱۰۹۷

سنه یکهزار یکصد و نود و هفت هجری مقدس در بندر
سورت مبارک متصل روضه منوره حضرت خواجه
جمال الدین المعروف بخواجه دیوانه قدس الله سره العزیز بر
در راهی که فقیر مولف عازم حرمین الشریفین بود زادهما الله
شرفا و کرامة امین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و
اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین امین امین ه

کاتب الحروف فقیر محمد بدیع الدین عرف ملا [illegible]

نقشبندی برای پاس خاطر اخوان الصفا فاتحه

[illegible] شاه [illegible] ارقام نمود ۱۷ [illegible] ۱۲ [illegible]